حسين عليزاده :

اشعار بكار رفته در "راز نو" سخن گفتن از تحولات دوم خرداد را در خود نهفته داشت

سياوش كسرايي در روزهاي بحبوحه انقلاب بعد از واقعه ۱۷ شهريور به من زنگ زد و گفت قرار است آقاي طالقاني در دانشگاه به مناسبت روز همبستگي صحبت كند و شايد به اين تجمع حمله شود ، ما يك سرود مي‌خواهيم.و ما يك شبه "ژاله خون شد" را ساختيم

بتدريج جاي تخصص ، مقوله مكتب مطرح شد ، نه به صورت واقعي بلكه ظاهرسازي ابزار آن بود و آن وقت فرصت‌طلبان از سوراخ‌هايشان بيرون آمدند و تبديل به مسئولان موسيقي شدند و از هنرمندان متعهد ، جوانان و مردم شروع به انتقام‌گيري كردند.

دادو بيداد

موسيقي ايران در گفت‌وگو با حسين عليزاده (همشهری ۵/دی/۱۳۸۱)

عكس:رضامعطريان

در نهايت ما يك موسيقي فرمايشي
و دولتي داريم و امكان ارائه اثري كه از ذهن هنرمند آزاده بيرون بيايد بسيار مشكل است
من در چنين فضايي نمي‌توانم بجنگم و براي مسائل اوليه عمر خود را تلف كنم حداقل امنيت
لازم از نظر اجتماعي براي من وجود ندارد چون وضعيت موسيقي در ايران نابسامان
و نامعلوم است

گروه ادب و هنر ، مرضيه رسولي:حسين عليزاده و محمدرضا درويشي در دو طبقه يك ساختمان زندگي مي‌كردند ، با چند متر فاصله از خانه پرويز مشكاتيان.حالا در آن كوچه كه به كوه ختم مي‌شود و سربالايي تندش نفس آدم را بند مي‌آورد ، فقط مشكاتيان باقي مانده است.
درويشي و عليزاده از آنجا رفته‌اند.درويشي تلفنش هميشه روي پيغام‌گير است.عليزاده هم

همين طور.آنها هر كدام به دنبال تجربيات شخصي خود هستند و خيلي روزها را خارج از ايران مي‌گذرانند.درويشي از دبيري جشنواره موسيقي نواحي انصراف داده و گفته كه طاقتش تمام شده است ، اما گوشي تلفن را براي هيچ خبرنگاري برنمي‌دارد.محمدرضا لطفي در آمريكاست و داريوش طلايي چند سالي است كه در راه تهران _ پاريس رفت‌وآمد مي‌كند.
ديگر گروه عارف و شيدايي وجود ندارد و از كانون فرهنگي و هنري "چاووش" فقط يك خاطره مانده است.حسين عليزاده بعد از كنسرت‌هاي فراوان اروپا و آمريكايي‌اش با محمدرضا و همايون شجريان و كيهان كلهر به ايران برگشته است.صبح‌ها به كوه مي‌رود و اغلب روز را در دفترش در خيابان توحيد مي‌گذراند.به قول خودش فكرهاي عجيب و غريب زيادي دارد كه در آينده آنها را عملي مي‌كند.اما هنوز خيلي به گذشته فكر مي‌كند و از آن حرف مي‌زند.
مي‌خواهد تاريخچه آنچه را كه بر موسيقي در قبل و بعد از انقلاب رفت ، بنويسد.اطمينان دارد كه فرصت براي آن فكرها و اين خاطره‌نويسي‌ها زياد است.اما روزها مي‌آيند و مي‌روند و تمام مي‌شوند.او مي‌خواهد روزي اين خاطرات را بنويسد ، در حالي كه هرچه مي‌گذرد مشغله‌اش بيشتر مي‌شود.

* * *

* كارهايي كه شما در موسيقي انجام داده‌ايد ، اغلب با مقاومت‌ها و انتقادهاي سختي همراه بوده ، چون در بطن آنها بعضي از سنت‌هاي ديرينه موسيقي تغيير يافته است.مثلا تلفيق دو گوشه "داد" ماهور و "بيداد" همايون در مقام "داد و بيداد" و شيوه تنبورنوازي شما در "راز نو".حالا به نظر مي‌رسد كه شما از اين فضاي بسته و پرتنش خسته شده‌ايد ، ديگر تمايلي به برگزاري كنسرت در ايران نداريد و راهي را كه در موسيقي آغاز كرده‌ايد ، مي‌خواهيد خارج از ايران ادامه دهيد.
شما بايد انتقادهاي تخصصي و غيرتخصصي را از هم جدا كنيد.انتقاد تخصصي بسيار هم سازنده است و فكر نمي‌كنم هيچ هنرمندي از آن هراس داشته باشدوقتي كاري تكرار شود و جرياني ايجاد نكند ، هيچ وقت رويش نقد و بحثي نيست.از همان سال‌هاي اول كه موسيقي را آغاز كردم ، قصد داشتم به طور شخصي به كندوكاو در اين هنر بپردازم.
از سال ۱۳۴۳ موسيقي را شروع كردم و الان ۳۰ سال است كه در اين زمينه به طور جدي فعاليت مي‌كنم.قطعا اين تجربه ۳۰ ساله و فراز و نشيبهايي كه قبل و بعد از انقلاب به وجود آمد ، آدم‌هايي مثل من را شايد آزرده ، كند اما خسته نمي‌كند.چون هدف و عشق من نه چيزهاي روزمره ، بلكه هنر است.از همان دوران كودكي پشت قدم‌هايي كه در هنر برداشته‌ام ، فكري وجود داشت و هميشه معتقد بودم كه براي برداشتن مرزها ، بايد آنها را شناخت.تحول و نوآوري الان اگرچه كلماتي بي معني شده‌اند اما براي رسيدن به آنها بايد به ريشه قضايا رسيد.مسئله اينجاست كه از سال‌ها قبل من مشكلاتي را در برخورد و آموزش موسيقي ايراني ديده‌ام كه تا به امروز هم ادامه دارند.حالا تحول بسيار چشمگيري را در شنونده و نسل جوان مي‌توانيم مشاهده كنيم.اما مشكل به آموزش موسيقي برمي‌گردد كه نه تنها بعد از انقلاب به وضعيتي بهتر نرسيده بلكه به دلايل مختلف از جمله نبود امكانات در اين سال‌ها اوضاعش روبه وخامت رفته است.
ما در مراكز آموزشي ، هنرمند به وجود نمي‌آوريم بلكه آنها را تبديل به تكنسين و آدم‌هاي مسخ شده مي‌كنيم.هرچيز كه جوان را متحول كند از او دريغ مي‌كنيم.او تنها مجاز است به گذشته فكر كند و به حال و آينده نبايد كاري داشته باشد.ما به دوران قاجار كه جزو بدترين دوران تاريخي ماست تكيه مي‌كنيم ، در صورتي كه در آن دوران امكان بارور شدن هنر

وجود ندارد.نوازندگان دربار ناصرالدين شاه مي‌توانستند پشت پرده براي او ساز بزنند و اجازه ديده شدن نداشته‌اند.
در آن دوران طولاني موسيقي به دست يكسري نوازنده افتاد و بعضي از موسيقي‌دان‌ها اين امكان را پيدا كردند كه از نظر مالي تامين باشند و هنر خود را تنها در دربار شاه ارائه كنند و معدود كساني پيدا مي‌شدند كه به اين قضيه تن ندهند و همراه اجتماع باشند.
موسيقيدان همواره مطيع دولت‌ها بوده و هميشه به او دستور مي‌داده‌اندپس در اين هنر آدم‌ها محافظه كار بارآمدند.اين محافظه‌كار و نگاه محدود به عاملي ژنتيكي در موسيقي ايران تبديل شده و بنابراين در آموزش هم انتقال داده مي‌شود و در كلاس‌هاي درس افكار ارتجاعي و حتي افكار شوم سياسي را كه به دنبال ساقط كردن جوان از نظر هنري و فكري است ، آموزش مي‌دهند.
حالا ما از كشوري صحبت مي‌كنيم كه موسيقي در آن مجاز نيست و اگر اين هنر در تبليغات مختلف به كار نمي‌رفت ، تا به الان ديگر ردپايي از آن در داخل كشور وجود نداشت.حالا آقايان بعد از سال‌ها به اين نتيجه رسيده‌اند كه موسيقي پاپ يا هر نوع موسيقي ديگري كه تا يك دوره زماني ممنوع بوده ، آزاد شود.اما اين تصميم علت ريشه‌اي درستي ندارد و در حقيقت بي‌توجه به اين سوال است كه چه نوع موسيقي براي چه جامعه‌اي مناسب است؟ اگر موسيقي پاپ هم‌كم‌كم در ايران رواج پيدا مي‌كند ، حتما بايد با عوامل ديگر توجيه شود ، يعني مثلا اشعارش بايد در مدح اشخاص يا مقدسات باشد كه نهايتا جنبه تبليغاتي به خود مي‌گيرد.بحث خوب يا بد بودن اين موسيقي نيست چون معتقدم كه هر نوع موسيقي بايد براي هر اوقاتي رواج داشته باشد.
سال‌هايي كه گذشت ما با تحولات اجتماعي و سياسي در ايران روبه‌رو شديم.من آن زمان دانشجو بودم و سعي مي‌كردم اين تحولات را بشناسم و يك قدم جلوتر از نسل گذشته خود باشم.
من موقعي با موسيقي ايراني عجين شدم كه در جامعه به دو شكل با آن برخورد مي‌شد.يك نوع موسيقي كه فقط به محافل خصوصي محدود بود و هيچ ربطي به مسائل اجتماعي نداشت و نوع ديگر ، موسيقي آكاديمك بود كه فقط استادان سر كلاس آن را آموزش مي‌دادند و بيرون از كلاس‌ها اين موسيقي از جرياني برخوردار نبود ، بعدها اين مسئله به اوج خود رسيد تا جايي كه يك موسيقي كه معرف فرهنگ ما باشد به طور رسمي وجود نداشت.پس به ضرورت ، مركز حفظ و اشاعه موسيقي به وجود آمد كه هم حافظ موسيقي گذشته باشد و هم در آن جوانان بتوانند زير نظر استادان بزرگ تعليم ببينند و خود تبديل به استادان آينده شوند.اما وقتي از حركت در موسيقي صحبت مي‌كنيم بايد ببينيم كه اين هنر در چه محيطي رشد مي‌كند.اگر اين موسيقي در محافل بسته جريان داشته باشد ، نه تنها از نظر تكنيك و تفكر جاي پيشرفت ندارد ، بلكه هيچ رابطه‌اي با مردم برقرار نمي‌كند.به مردم نمي‌شود به طور مجرد نگاه كرد.به هر حال آنها در محيطي زندگي مي‌كنند كه بايد برايشان از نظر اقتصادي امكاناتي فراهم باشد تا به فرهنگ بپردازند ، به سينما بروند و موسيقي خوب بشنوند.در آن دوران كه چنين شرايطي فراهم نبود ، جواناني مثل من ، لطفي و شجريان و بقيه موسيقي‌دانان كه الان صاحبنام هستند در مركز حفظ و اشاعه زيرنظر استاد برومند كار مي‌كرديم و آنچه به صورت افسانه از موسيقي قديم در ذهن ما بود ، كم‌كم عينيت پيدا كرد.اين مركز چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن هم نقش تحول آكاديمك موسيقي را به‌عهده گرفت و هم تحول سياسي و اجتماعي راكساني كه از اين مركز بيرون آمدند بعدها در جامعه شيوه و سبك خود را دنبال كردند.چون هيچ كدام قالبريزي نشديم كه بعدها به ميرزا حسين قلي و درويش‌خان تبديل شويم ، اگرچه از نظر

تاريخي اين استادان كارشان بسيار باارزش است اما ما در عصري ديگر موسيقي را شروع كرديم كه همراه با اتفاقات فراوان بود و در نتيجه به تفكر متفاوت حتي در موسيقي رسيديم.اين دوران سپري مي‌شد و در آن سال‌ها از فكر اينكه بايد در موسيقي ايران چه كرد ، من خواب راحتي نداشتم.

نسل ما باعث شد موسيقي جايگاه ديگري در جامعه پيدا كند.همچنان كه جامعه هم تغيير مي‌كرد ، موسيقيداناني كارشان از نظر هنري داراي ارزش بود كه همراه مردم باشند.نه اينكه اجتماع را راضي كنند ، بلكه آن را ارتقا دهند.وقتي چنين اتفاق‌هايي رخ مي‌داد ، اين فكر در من قوت مي‌گرفت كه چطور مي‌توانم به جنبه‌هاي اجتماعي موسيقي ايراني بيشتر بپردازم.
به خاطر مي‌آورم سال ۵۵ تحولات سياسي و مخالفت با رژيم شدت مي‌گرفت.من سرباز بودم و مي‌خواستم از راه هنر با مردم سهيم باشم.در همان موقع قطعه "حصار" را نوشتم و به زندانيان سياسي تقديم كردم.
آن دوران تحولات اجتماعي و حركت‌هاي دانشجويي انگيزه بيشتري در هنرمندان ايجاد مي‌كرد. شبهاي شعر آن سال‌ها را هيچ‌كس فراموش نمي‌كند.در آن شبها شاعران عليه رژيم اشعارشان را مي‌خواندند و من فكر مي‌كردم چرا موسيقي مثل شعر نمي‌تواند با جامعه ارتباط برقرار كند.بايد چه كرد؟
ما در كشوري زندگي كرده‌ايم كه قبل از انقلاب آزادي معني نداشته ، حتي ما براي ذهن خود آزادي قائل نبوده‌ايم و وقتي مي‌خواهيم كاري كنيم خود را با سنت‌هايي درگير مي‌كنيم كه فقط حرفش هست و عينيت ندارد.ما در تاريخ ، فرهنگ و اخلاق ، افسانه‌اي از ايران داريم كه عينيت ندارد.الان چه چيزي از فرهنگ واقعي ايران در جامعه به چشم مي‌خورد؟ به هرجا نگاه كنيد چيزهاي تحميلي و دست چندم غرب و كشورهاي ديگر را مي‌بينيددر چنين جامعه‌اي مردمي به وجود مي‌آيند ، مقلد و هنرمنداني كه مرتب خود را تكرار مي‌كنند و چه بسا اگر چيزي مطابق تكرارها و عادت‌هايشان نباشد ، با آن به مقابله برمي‌خيزند.اتفاقا من در چنين شرايطي از طرف استادان بزرگم و مردم تشويق شده‌ام و بزرگ‌ترين معلمم در درجه اول كارم بوده است و هيچ‌وقت از اين ترس و نگراني نداشته‌ام كه ديگران درباره كار من چه خواهند گفت‌در اولين تجربه‌هايم بيش از ۳۰ استاد بزرگ موسيقي را به مركز حفظ و اشاعه دعوت كردم و كارهايم را به قضاوتشان گذاشتم و هيچ‌كدام نه تنها ايرادي نگرفتند ، كه مرا ، تشويق كردنداين تجربه "بداهه‌نوازي در دستگاه نوا" بود كه خانم پريسا آن را اجرا كرد و انگيزه من در آن اين بود كه بدانم چرا وقتي نوازندگان سازهاي مختلف با هم قطعه‌اي را اجرا مي‌كنند ، هيچ رابطه‌اي بين ايشان وجود ندارد و اين رابطه را چگونه مي‌توان از نظر فرم در موسيقي ايجاد كرد.چنين رابطه‌اي در آن تجربه به وجود آمد.در هر صورت درست مثل

اين است كه شما در يك جامعه ارتجاعي و ديكتاتوري بخواهيد انقلاب كنيد.پس آيا بايد مطالعه كنيد ، با مردم مشورت كنيد و ببينيد سنت و گذشتگان درباره اين انقلاب چه مي‌گويند؟ انقلاب چيزي است كه مي‌جوشد و با نيازهاي زمان پيش مي‌رود.اما انقلاب در موسيقي از اين هم پيچيده‌تر است.الان متداول شده كه خيلي آدم‌ها از موسيقي چيزي سر در نمي‌آورند اما به فكر تحول در آن هستند و مي‌بينيم كه از موسيقي‌هاي مصرفي امروز با عنوان موسيقي متحول و مدرن ايراني نام مي‌برند و اين مسئله تنها به دليل نبود شناخت است.قبل از انقلاب اين سوال مطرح بود كه اگر موسيقي بخواهد با تحولات جامعه همگام باشد ، آيا بايد شعاري شود يا جنبه‌هاي هنري هم مطرح است؟ البته كه صددرصد جنبه‌هاي هنري مطرح بود و آثاري كه از آن دوران مانده ، اين را تاييد مي‌كند.من فكرهايي در سر دارم و مي‌خواهم آنها را پياده كنم هرچند اين فكرها اول جنبه طنز برايم داشت اما كم‌كم جديت پيدا كرد و در نظر دارم كنسرت‌هاي پژوهشي ترتيب دهم.اگرچه ما نگاه‌هاي ارتجاعي و واپس‌گرايانه را در عنوان‌هاي پژوهشي توصيه كرده‌ايم و داريم از آن استفاده بد مي‌كنيم اما من به زودي اين كار را به‌گونه‌اي ديگر انجام مي‌دهم چون چيزهايي در موسيقي ايراني و تاريخ معاصر آن فراموش شده است كه بايد يادآوري شود.در دوراني كه موسيقي بايد حركت‌هاي اجتماعي‌اش را صورت مي‌داد و داد ، سال ٥٦ و ٥٧ رشته موسيقي در دانشكده هنرهاي زيبا فعال‌ترين رشته همگام با مردم بودما سرودها و قطعاتي را به صورت مخفيانه ضبط و رايگان در دانشگاه توزيع مي‌كرديم و دانشكده هنرهاي زيبا با هنر همراه مردم شد.يادم مي‌آيد سياوش كسرايي در روزهاي بحبوحه انقلاب بعد از واقعه ١٧ شهريور به من زنگ زد و گفت قرار است آقاي طالقاني در دانشگاه به مناسبت روز همبستگي صحبت كند و شايد به اين تجمع حمله شود ، ما يك سرود مي‌خواهيم.و ما يك شبه "ژاله خون شد" را ساختيم كه الان هر كس گوش كند ياد آن روزها مي‌افتد.من حتما روزي تاريخچه و خاطرات آن روزها را مي‌نويسم.آن دوران ، دوراني بود كه همه بايد خطر مي‌كردند و ما گروه خود را منسجم نگه داشته بوديم.چرا كه موسيقي بايد با مردم همراه مي‌شد و حتي جلوتر از آن حركت مي‌كرد ، اگرچه روشنفكرهاي آن زمان دشمن قسم‌خورده موسيقي ايراني بودند و عمدتا با موسيقي كلاسيك غربي رابطه داشتند و جو روشنفكري قبل از انقلاب سواي جنبه ادبي‌اش ، گرايش ضدموسيقي ايراني داشت و فقدان شناخت و ارتباط روشنفكران و فعاليت‌هاي درست آنان در اين زمينه باعث شده بود كه اين قشر از موسيقي جدا شود.

آن زمان هنرمند بايد رشادت مي‌داشت و در آن دوران بود كه موسيقي متحول شد.اما بعد از انقلاب فجايع زيادي بر سر موسيقي رفت.اولين قدم ممنوع كردن كنسرت بود كه حالا با وجود گذشت سال‌ها سردي لوله تفنگ در اجراي اولين كنسرت‌ها را احساس مي‌كنم.وقتي با اسلحه ما را از صحنه بيرون بردند.

*اين كنسرت‌ها با گروه چاووش بود؟

آن زمان وقتي در دانشگاه‌ها انقلاب فرهنگي شد ، اين هسته شكل گرفت و ما مركزي را به اسم چاووش راه انداختيم و وقتي دانشكده‌ها بسته شد ، دانشجويان در همين مركز چاووش از ما درس مي‌گرفتند كه بسياري از آنها اعضاي گروه "شيدا" و "عارف" بودند.بعد از انقلاب كم‌كم به جاي تخصص ، مقوله مكتب مطرح شد ، نه به صورت واقعي بلكه ظاهرسازي ابزار آن بود و آن وقت فرصت‌طلبان از سوراخ‌هايشان بيرون آمدند و تبديل به مسئولان موسيقي شدند و از هنرمندان متعهد ، جوانان و مردم شروع به انتقام‌گيري كردند.موسيقي كه هويت ملي اين جامعه بود و هست ، هنري كه زماني تنها در دست آدم‌هاي واپسگرا و معتاد بود ، به دست جوانان افتاد.اما

در آن سال‌ها مسئولان نباید جلوي حرکت درست و عمیق موسیقي را مي‌گرفتند تا به این روز بیفتدمن از آن روزي که ساز به دست گرفتم ، انگار باید همیشه از چیزي دفاع مي‌کردم.ساز اسلحه‌اي بود که فقط با آن مي‌جنگیدم و در یك ناامني و نگراني پیش مي‌رفتم.من آدم فرصت‌طلبي نبودم که خود را به جایي وصل کنم و حرفم را از این طریق بزنم.من در شوراي ممیزي ارگان‌ها و نهادها ننشسته بودم.

*این جنگ و ناامني گویا از درون هم وجود داشت; موسیقي‌داناني علیه شما...

من با تشویق‌هاي مردم دلگرم مي‌شوم و از انتقاد نمي‌ترسم.اما برمي‌گردم به کاري که شما به آن اشاره کردید.در مقام "داد و بیداد" کاري بود به نام "راز نو" که انگیزه‌هایي پشت آن وجود داشت‌تحولات اجتماعي دوم خرداد اتفاق افتاده بود و مهم بود که موسیقي در این باره چه مي‌گوید و "داد و بیداد" خود اسمي سمبلیك است ، اگرچه اشعار به کاررفته در "راز نو" سخن گفتن از تحولات دوم خرداد را در خود نهفته داشت.خیلي مسائل وجود دارد که ممکن است درك نشود و با آن برخورد کنند.اما من باید بگویم افکار عجیب و غریبي در سر دارم و قطعا یکي از اهدافم مقابله و ستیز با افکار ارتجاعي در موسیقي است و امسال بعضي از آنها را به نتیجه مي‌رسانم و مي‌دانم تشویق‌هاي مردم همیشه همراهم است.

* مردمي که چند سالي است از آنها دوري کرده‌اید.

ببینید ، برگزاري کنسرت در خارج از کشور بخشي از هدف ماست.من کاري به مسائل سیاست خارجي ندارم و سفیر سیاسي ایران نیستم که از عملکرد کشور در خارج دفاع یا انتقاد کنم.

ما در حقیقت سفیران فرهنگي هستیم.موسیقي ایران سال‌هاي قبل در خارج از کشور شناخته شده نبود ، اما حالا فستیوالي نیست که موسیقي ما در آن حضور نداشته باشد و این نشان مي‌دهد که این هنر در سال‌هاي گذشته به خوبي به جهان معرفي شده و جا دارد که بیشتر و بیشتر معرفي شودما وقتي از جاهاي مختلف براي اجراي برنامه دعوت مي‌شویم ، ممکن است حتي یك شنونده ایراني هم نداشته باشیم.اما نقدهایي که خارجي‌ها درباره کار ما مي‌نویسند ، خیلي وقت‌ها از نقدهاي داخلي هم دقیق‌تر است.کار موسیقیدان ایراني فقط به وجود آوردن حس نوستالژیك و تداعي دوران گذشته نیست.او باید سفر کند ، با مخاطب خارجي رابطه داشته باشد و چیزهاي بیشتري بیاموزد.به هر حال معرفي این موسیقي به خارج بخش مهمي از کار ماست و با وجود مشکلات سیاست خارجي ایران بعد از انقلاب ، دو رشته فیلم و موسیقي باعث شده‌اند از زاویه دیگري به کشور ما نگاه شود.فیلم هنري است که چون بیشتر از صد و چند سال از عمرش نمي‌گذرد ، در جهان زبان عام‌تري دارد و ارتباط موسیقي از این نظر مشکل‌تر است ، اما توانسته مثل فیلم موفق باشدبرگزار نکردن کنسرت در این چند سال در داخل کشور به این دلیل بوده که در سال‌هاي اخیر حرمت بسیاري چیزها شکسته شده است.در سالن‌هاي کنسرت هر برنامه‌اي اجرا مي‌شود و سالني مخصوص براي ارائه موسیقي اصیل و باارزش وجود ندارد.در ضمن اینکه آنقدر اجراي کنسرت در ایران با وجود امکانات‌کم پردردسر است که ما هر وقت کنسرتي برگزار مي‌کنیم ، فقط گله مردم را مي‌شنویم.از نامناسب بودن توزیع بلیت و کمبود جا مي‌شنویم.خیلي موقع‌ها مردم پشت در مي‌مانند ، اما صندلي‌هایي که براي برخي از مسئولان رزرو شده ، تا پایان برنامه خالي است.چون این مسئولان هر وقت اراده کنند ، همه چیز برایشان فراهم است اگرچه به دیدن کنسرت هم علاقه‌اي نداشته باشند.

*خوب یکي از علت‌هاي ازدحام این است که شما به ندرت در ایران برنامه دارید.

حرف من این است که سالن‌هاي کنسرت جوابگوي برنامه ما و آقاي شجریان نیست.صحبت شما هم درست است من چهار سالي مي‌شود که در ایران کنسرت اجرا نکرده‌ام.چون بخشي از فعالیت‌هاي

هنري ما تنها مربوط به ايران نمي‌شود و متعلق به جهان است.اما هركس نياز به خلوتي دارد براي ، كار و بايد از هنر پر شود تا بتواند آن را در برنامه‌اي خالي كند.اگر جو طوري باشد كه در هنرمندان انگيزه بيشتري ايجاد كند ، آنها هم زودتر انرژي مي‌گيرند ، اما الان كنسرت‌هايي رواج دارد كه جنبه اقتصادي‌شان پراهميت است.پس دولت بايد به بخش فرهنگي يارانه‌اي اختصاص دهد.محيط بايد پاكسازي شود و مسئولان با كساني كه نظر مخالف دارند ، مشورت كنند تا ببينند واقعا چگونه مي‌توان محيط موسيقي و مراكز آموزشي و اجرايي را پاكيزه كرد.

* ما و شما مي‌دانيم كه اين اتفاق به زودي نمي‌افتد و شرايط ايده‌آل در آينده‌اي نزديك فراهم نمي‌شود.از طرفي تحولاتي كه در موسيقي ايران رخ مي‌دهد ، وابسته به فرد است نه يك جريان‌پس وقتي شما يك سال در ايران نيستيد اين تحول يك سال در داخل كشور متوقف مي‌شود تا شما برگرديد.چون جريان هدايت‌كننده‌اي متشكل از افراد توانا و پيش‌برنده وجود ندارد. در اين بين خلاءيي به وجود مي‌آيد كه موسيقي‌هاي ديگر آن را پر مي‌كنند و شما بعد از اين يك سال نبايد انتظار داشته باشيد مردم همان مردم و بازار موسيقي به كيفيت قبل باشد. ببينيد ، دولت بايد چتري را كه روي هنر پهن كرده ، بردارد و امكانات را به دست بخش خصوصي بسپارد ، چون در اين سال‌ها اشخاص بسياري براي ساختن سالن‌هاي كنسرت ابراز تمايل كرده‌اند.از طرفي وقتي هنر قائم به شخص باشد ، پيش نمي‌رود.ما قبلا خودمان گروه‌هايي را سازماندهي مي‌كرديم با هزينه‌هاي كم و كنسرت‌هايي ترتيب مي‌داديم.اما الان اين شرايط وجود ندارد و يك نوازنده بايد چندين شغل داشته باشد تا بتواند امرار معاش كند.پس نقش دولت چيست؟ موسيقي را تحت تسلط خود گرفته ، بايد امكانات وسيع در اختيارش بگذارد. چهار سال از تشكيل خانه موسيقي مي‌گذرد ، اين نهاد كه قرار بود مستقل باشد ، آيا بودجه و جاي مستقل دارد يا مي‌تواند نظرات انتقادي خود را به دولت اعلام كند.يواش يواش تبديل به ابزار و وسيله‌اي در دست دولت مي‌شود.مسئله اين است كه دولت مي‌خواهد از هر نظر بر موسيقي تسلط داشته باشد و با اشخاص فاقد صلاحيت در دانشگاه‌ها و مراكز مختلف جلوي خلاقيت‌ها را گرفته است‌اين اشخاص عامل دست دولت هستند و كاري به جامعه ، خواست مردم و هنرمندان ندارند و ما در اين سيستم زنجيره‌اي زندگي مي‌كنيم.من و امثال من در اين سال‌ها لشكري از شاگردان خوب تربيت كرديم كه حالا آماده‌اند در كنار ما بنشينند و ساز بزنند.اين كارها انجام شده است.هر چند من روي صحنه نبوده‌ام اما از نظر ريشه‌اي فعاليتم را ادامه دادم.ولي شرايط طوري است كه مردم فقط بايد به فكر امرار معاش باشند. به همين دليل از هنر فاصله گرفته‌اند.شما نمي‌توانيد در اين وضعيت براي هنرمند استثنا قائل شويد و از او انتقاد كنيد.من هم آدمي هستم كه در اين جامعه زندگي مي‌كنم و انرژي مشخصي دارم.اگر شما فكر مي‌كنيد كه امثال من نقش كمي در موسيقي داشته‌ايم به دليل مشكلي است كه مسئولان امر و عواملشان در تاريخ موسيقي به وجود آوردند.الان شرايطي به وجود آمده كه موسيقي سنتي ما دوباره به فضاهاي محفلي نزديك مي‌شود.انتقاد شما هم بايد از من و هم از كل اين جريان باشدمن هم بايد شرايطي از نظر روحي و ايجاد انگيزه داشته باشم تا خودم را از جامعه پنهان نكنم.من صبح‌ها به كوه مي‌روم و بقيه روز گوشه‌اي كار مي‌كنم.بعضي موقع‌ها خيلي چيزها به صورت آرزو در ذهنم مي‌ماند ، چون در اين جامعه نمي‌شود آنها را پياده كرد.با خيلي چيزهايي كه به موسيقي ديكته مي‌شود ، مخالفم و نمي‌توانم به آن تن دهم.من با نشان ندادن ساز در تلويزيوني كه مجاز است آلات قتاله را در طول شبانه‌روز در فيلم‌ها و سريال‌هاي تاريخ گذشته نمايش دهد ، مخالفم.

*و مثل اينكه نشان دادن سازهاي غربي مثل پيانو و فلوت ايرادي ندارد؟
بله به من گفتند نظرت راجع به موسيقي راديو و تلويزيون چيست.گفتم خيلي خوب است اين موسيقي كه پخش مي‌شود به برنامه‌هايش مي‌آيد.اين به‌هرحال ما را به جامعه دودزده زبر و خشن تبديل مي‌كند و هنر است كه در چنين شرايطي مي‌تواند به داد جامعه برسد.اما نبايد هنرمندان گوشه‌نشين شوند و هر سال فقط به صورت تحقيرآميزي چهار تا سكه به آنها اهدا كنند.انتقاد ديگر متوجه جامعه موسيقي است ، در تمام مراكزي كه براي موسيقي تصميم گرفته مي‌شود ، اهل موسيقي حضور دارند ، در تمام شوراهاي موسيقي اين افراد نشسته‌اند و تن به هر تصميمي مي‌دهند ، از اين هنر در جاي خود به درستي دفاع نمي‌كنند و به ابزار دولت تبديل شده‌اند.در نهايت ما يك موسيقي فرمايشي و دولتي داريم و امكان ارائه اثري كه از ذهن هنرمند آزاده بيرون بيايد ، بسيار مشكل است.من در چنين فضايي نمي‌توانم ، بجنگم و براي مسائل اوليه عمر خود را تلف كنم‌تا چه حد بايد بحث و كار فرسايشي كرد و انرژي مضاعف گذاشت تا كاري را پيش برد.حداقل امنيت لازم از نظر اجتماعي براي من وجود ندارد ، چون وضعيت موسيقي در ايران نابسامان و نامعلوم است.
* علاوه‌بر اين انگار در ايران هيچ هنرمندي به خصوص در موسيقي نمي‌خواهد به ديگري كمك كند و به جرياني كه به وجود آمده ، چيزهاي ديگري اضافه كند.افراد تغييرات را به وجود مي‌آورند و همان‌ها هستند كه آن را هدايت يا رها مي‌كنند.اين تغييرات نه متعلق به موسيقي بلكه متعلق به فرد است و همين باعث مقطعي شدن آن مي‌شود.اين تغيير حتي خود هنرمندان را تكان نمي‌دهد.به نظر شما مشكل چيست؟
چيزي كه هميشه مشكل‌آفرين بوده و هست ، فقدان ارتباط هنرمندان موسيقي با يكديگر است ، جامعه موسيقي‌دان ما هنوز آن رشد كافي را نكرده كه بتواند ديگري را تحمل كند و فكرها به جاي خنثي كردن هم ، مكمل يكديگر باشند.من هميشه مي‌گويم اختلاف ما اهل موسيقي با هم اصلا مربوط به هنر نيست ، بلكه شخصي است و ريشه‌هاي تنگ‌نظري ، غرض‌ورزي و حسادت دارد. به طور قطع مي‌توانم بگويم ما تنها آدم‌هايي هستيم كه اين قدر در كشورمان درباره هنر بحث‌هاي فرسايشي وجود دارد و اين قدر ارتباطها بدون ضابطه است كه وقتي جشنواره‌اي برگزار مي‌شود ، دانشجو هيچ وقت نمي‌فهمد چرا مقام نياورده است.انگيزه چيست؟ چون اينها مشخص نيست ، بنابراين من مجبور مي‌شوم به نشانه اعتراض كنار بكشم‌چون در هيات ژوري نظرها كاملا با هم متفاوت است اما اين نظرها ربطي به موسيقي ندارد.
فقط به رابطه وابسته است و جالب اينجاست كه آن را آموزش هم مي‌دهيم‌شما مي‌بينيد شاگردي كه هنوز در ابتداي راه است ، مدافع يك جريان و مخالف سرسخت جريان ديگر است.اگر مدافعان موسيقي ، هنرمندان صالحي باشند ، اين هنر هيچ وقت به چنين روزي نمي‌افتاد.همچنان كه ادبيات در طول تاريخ مدافعاني داشت كه از نابودي آن جلوگيري كردند و حالا ادبيات ما جهاني شده است.
از زمان قاجار تاكنون امرار معاش كردن با موسيقي بسيار مشكل بوده است.در دوران قاجار دسته‌هاي موسيقي در جشن‌ها به صورت مخفيانه برنامه اجرا مي‌كردند و براي اينكه بتوانند امرارمعاش كنند ، رقابت‌هاي غيرهنري با هم داشتند.اين اخلاق هنوز در موسيقي ما ادامه دارد و جامعه موسيقي ما نه يك جامعه هنري بلكه مطربي است.به هنرستان موسيقي نگاه كنيد. سيستم آموزشي و تفكر اين هنرستان متعلق به عصر حجر است و در دوران خود جواب نمي‌دهد.در دانشكده‌هاي موسيقي هم وضعيت همين است.بسياري از دانشجويان طي اين سال‌ها سرخورده شده‌اند.دانشگاه آن كيفيت گذشته را ندارد و دانشجو بودن معني ديگري پيدا كرده است.

بسياري از دانشجويان واحدهاي خود را مي‌گيرند ، اما پيش معلم‌هاي خصوصي مي‌روند ، آنها در چنين وضعيتي مسخ مي‌شوند.چون اگر هنر دستوري شود ، برعكس نتيجه مي‌دهد.وقتي كه انواع موسيقي ممنوع شد و گفتند همه بايد فقط يك نوع موسيقي گوش كنند ، يك نوع ضديت و عكس‌العمل منفي نسبت به موسيقي كه جزو فرهنگ ماست ، به وجود آمد.در هنر بايد و نبايد وجود ندارد ، اما مي‌بينيم كه ديكته كردن هنر در دانشگاه رواج پيدا كرد و چهره شاخصي از آن بيرون نيامد و بيشتر دانشجويان خود را بيرون از محيط دانشگاه ساختندمسئولان تعهد را در سرسپردگي ديدند و كساني كه خود را ساليان سال مخفي كرده بودند ، از لانه‌هايشان بيرون آمدند و پست‌ها را از آن خود كردند.

* شما در آن سال‌هاي دور با كساني مثل محمدرضا لطفي ، جلال ذوالفنون ، شجريان ، ، افشارنيا رضوي سروستاني و موسيقي‌دانان مطرح ديگر ، دو گروه عارف و شيدا را تشكيل داده بوديد و مرتب كنسرت‌هايي برگزار مي‌كرديداين دو گروه حالا پراكنده شده‌اند ، شما فكر مي‌كنيد امكان دارد دوباره شرايط مثل سابق شود؟

من هميشه سعي كرده‌ام اين شرايط فراهم شودهر چند موسيقي در اين چند نفر خلاصه نمي‌شود.در اين سال‌ها موقعيتي فراهم شد كه هر كس به گوشه‌اي رفت و آدم‌ها از نظر فكري عوض شدنددر سال‌هايي كه من و لطفي در كنار هم ساز مي‌زديم ، شايد دو فكر جدا داشتيم ، اما مدافع هم بوديم و دوستي ما نفوذناپذير بود.

* الان اين قضيه پابرجاست؟

دوستي ريشه‌اي هنوز هست ، اما همكاري وجود ندارد ، چون ما در دو محيط مختلف كار كرده‌ايم و انگيزه‌ها و اهدافمان عوض شده است.تا زماني كه همه ما را به صورت گروهي مي‌شناختند ، كار جمعي بيشتر مطرح بود ، كم‌كم افراد هم به شيوه‌ها و فكرهاي مستقل‌تري رسيدند و هم اينكه ديگر مي‌توانستند به تنهايي جرياني را به وجود بياورند.

اگر از من بپرسيد نمي‌دانم دليل اين اختلاف و جدايي چيست و چرا چشم ديدن هم را نداريم. اين به شاگردان ما هم منتقل مي‌شود ، هنرجو همراه درسش ، اين جدايي را ياد مي‌گيرد و در بعضي مواقع حق ندارد اسم موسيقي‌دان ديگري را پيش استادش به زبان بياورد.

البته بودند استاداني كه از اين قضايا خود را كنار كشيده‌اند و در گوشه‌اي فعاليت موسيقايي خود را انجام داده‌اند و به همين دليل هم اسمشان هيچ وقت سر زبان‌ها نيست.

* شما زماني گفته بوديد كه مي‌خواهيد موسيقي را به سمت بي‌كلام شدن پيش ببريد و در مصاحبه‌اي هم خواندم كه بر لزوم نگرش نو در آواز ايراني تاكيد داشتيد و اينكه متهم شدن موسيقي ايراني به حزن‌انگيز بودن بخش اصلي‌اش به آواز برمي‌گردد و انتقادي هم از آقاي شجريان داشتيد مبني‌بر اينكه ايشان به نوعي همان شيوه قديمي آواز را در كارهايشان به كار مي‌برند و بايد در اين شيوه بازنگري كنند.با توجه به اين صحبت‌ها مي‌خواستم از همكاري شما و ايشان در اين چند سال بپرسم.آيا نظرات شما تغيير كرده است؟

دليل كار من روي موسيقي بي‌كلام ، اصلا نفي موسيقي با كلام نيست ، چون كلام در تمام موسيقي‌ها نقش كليدي داشته است.

اما در موسيقي سازي ، ذهن آزادتر مي‌تواند حركت كند تا اينكه بخواهد كاملا خود را با شعر درگير كنددر موسيقي ايراني روي اين جنبه كمتر كار شده است.وزيري و صبا آثاري داشته‌اند و من هم بيشتر در موسيقي بدون كلام آزادي خود را حس كرده‌امدر عين حال نگاه بسيار انتقادي به طرز تلفيق موسيقي و شعر داشته‌ام.شعر در خدمت موسيقي يا موسيقي در خدمت شعر را بايد به بحث گذاشت.

مسئله اينجاست كه آواز ايراني صرفا تكرار قالبهاي رديف است.در حالي كه رديف نه براي تكرار بلكه براي فراگيري و گسترش ذهن كاربرد دارد.
در موسيقي با كلام آموزش آواز بايد متحول شود.نه اينكه دستگاه‌ها را كنار بگذاريم ، نگرشمان را بايد اصلاح كنيم.استادان آواز هميشه شاگرد را تربيت مي‌كنند كه به درستي گوشه‌ها را اجرا كند و در اين كلاس‌ها تكنيك آواز خواندن تدريس نمي‌شوداگر استادان تكنيك را آموزش دهند ، تعداد خواننده خيلي بيشتر از تعدادي كه الان هست ، مي‌شود.
اما كسي كه آواز درس مي‌دهد ، خود با اين تكنيك آشنايي ندارد و نمي‌تواند آن را به هنرجو منتقل كند.
آقاي شجريان به صورت تجربي اين كار را كرده‌اند ، اما اي كاش اين تجربيات را به صورت آموزش مكتوب و مدون در بياورند تا براي هنرجويان قابل استفاده باشد.استادن آواز هم روي تجربيات شخصي تكنيك‌ها را منتقل كرده‌اند ، اما هيچ وقت آن را توضيح نداده‌اند و شاگرد فقط با تكرار مي‌تواند اين تكنيك‌ها را ياد بگيرد.مطالبي كه او به شاگرد مي‌آموزد
مطابق با قالبهاي رديف است.در صورتي كه در رديف آوازي هم مشكلاتي وجود دارد و يك شعر كه جنبه حماسي ، عاشقانه يا عارفانه دارد ، در تمام گوشه‌ها و دستگاه‌ها اجرا مي‌شود.يا چند نفر بر روي شعري ، تصنيف‌هاي مختلف ساخته و مي‌سازند كه اين شعر به بعضي از تصنيف‌ها نمي‌خورد.چون هر شعري فضا و تفكر متفاوت دارد.غم اتفاقا يكي از حس‌هاي خوب است ، اما به شرطي كه شادي هم در كنار آن باشد.